



شاعر: زیبا حسینی جیرندهی

زیر طاق دهانم  
تو را می بارد

پشت کدام صبح  
پنهان شده ای  
که هر چه پلک می زنم  
شب نمی رود

سوتک دلنگی ام  
هر صبح  
می خراشد  
گلوی واژه ها را

شعری داغ  
از آتش انتظار



شاعر: مه ناز صفری

خداوندا در این فصل بهاران  
دگر هرگز گلی پرپر نبینم

به قامت های سبز شاخساران  
درختی را تبر بر سر نبینم

میان شعله های آتش و کین  
وداع مادر از دختر نبینم

به کل در این نوای آسمانی  
نوای داغ بی مادر نبینم

اگر چه سینه ی پروانه ها سوخت  
ولی پروانه ای بی سر نبینم

تمام کوچه ام آستن درد  
به بن بست اش غمی دیگر نبینم

خدایا در هیاهوی زمانه  
شکافی در دل بستر نبینم

غرور خانه را مادر اساس است  
الهی مرد بی همسر نبینم

تمام بال مادر ، پر فروغ است  
بر این بالش دگر اخگر نبینم

به حرمت های آن آه شبانه  
دگر روزی از این بدتر نبینم

خداوندا پدر آغوش مهر است  
مبادا گونه اش را تر ببینم



**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو



شاعر: شکیب داودی

شما که بام بهشت است زیر پای شما  
کدام مرد نخواهید با صدای شما

شما که دست غزل هرچقدر هم که بلند  
نمیرسد به بلندای گرد پای شما

شما که، با همه ی شاعریش جا زده است  
خیال من نرسیده به ابتدای شما

شما که از سر انگشتان هنر میریخت  
هنر برای هنر بود؟ یا برای شما؟

شما که در پس چادر هزار راز مگو  
نهفته اید، مگر چیست ماجرای شما؟

شما که بر سر من مثل ابر باریدید  
که من بزرگ شوم قدر اشک های شما

چگونه وصف کنم عمق دردهاتان را  
منی که عاجزم از لحظه ای به جای شما...

منی که با همه ی مرد بودنم اما  
پر، پر از نفس عشق در هوای شما

((شما که با غم من آشنا ترید از من))  
منی که بیشتر از هرکس آشنای شما

اگر که مادر و خواهر، اگر که معشوقید  
تمام عشق جهانی ست در ورای شما

دم اکران برسد، مانده سکانس من و تو/  
پی سانسور و گریمیم و کاراکتور باشیم/

پرده بالا برود وای به سانس من و تو/  
همه مرآت دل و کینه و الطاف همیم/

حال دنیا شده آن تیزی داس من و تو/  
این تماشاگه راز است که حافظ فرمود/

دیده بگشای، اگر هست حواس من و تو/  
زندگی بازی نردیست چه خوش گفت "کمال": /

تا چه حاصل شود از چرخش تاس من و تو؟ /



شاعر: جواد خلیق معینی

حال ما بعد از تو دیگر خوب نیست  
زندگی بی روح و جان مجذوب نیست

سینه مالا مالِ دردی سوزناک  
لاجرم در دل بجز آشوب نیست

نبض شهری با چنین وسعت بین  
نا منظم ظاهراً مطلوب نیست

کوچه ها در خلوتی غمناک و سرد  
رهگذاری در پی محبوب نیست

عطر شورانگیز گلها در بهار  
رخت برچیدست وهم محسوب نیست

چون کوبری تشنه لب خالی و خشک  
می زند باران ولی مرطوب نیست

برجها همچون حصاری در محیط  
از برای زیستن مرغوب نیست

مردمانی با حیا دنبال نان  
راهکاری زین بلا مکتوب نیست

با صبوری روز و شبها دلخوشیم  
راه حلش صبر و هم ایوب نیست



شاعر: کمال ساوجی

نیک و بد می گذرد، بسته به شانس من و تو/

رنگ رخساره بود، ذات و اسانس من و تو/

رل و نقشی که نصیب ازلی تدوین کرد/



شاعر: شیرین بنیادیان  
مترجم: محمود شیربازو

عشق چیست؟  
جز حواس من  
که به تو پرت شد  
What is love?

Except my senses  
That was thrown at you

عشق فنجان  
چایی است نخورده  
که در گرگ و میش  
چشم هایت  
تلخ، سرد شد

Love is tea cup  
Which was not served  
and got cold and bitter  
By twilight of your eyes

دریاکنار لب های تو  
و دنیای من  
که به قصه غصه دار  
هجر تو  
شب شد

The seaside of your lips  
And my world  
Which by your migration  
and this sorrowful story changed into night

شب و تب و  
شام شوره زار اشک هایم  
هییس!

The night and  
the burning tears in my eyes  
be silent!

دیوانه ای مست  
در خاطراتی دور  
غرق شد

A mad drunk sank in far memories

قرص های سبز و سفیدم  
خوش راه فراری است  
بین رسیدن و مرگ  
The colorful pills are  
the best way

in between reaching you and the death  
دیوانگی

اختیار این زن شد!  
madness is the choice of this woman!  
\*\*\*

Poet : Shirin Bonyadian  
Translated by : Mahmoud shirbazoo